

اصطلاحات خط و کاغذ و نسخه

-۲-

در شعر عصر صفوی

افشان نقره: عملی است آرایشی که معمولاً توسط تذهیب‌کاران بر روی کاغذ انجام می‌شد و ذراتی از نقره حل شده را بر آن می‌پاشیده‌اند. طبعاً رنگ نقره به ورق‌های حنایی قرآن جذابیت و نمود بیشتری می‌داد.

- گل‌گل عرق که بر رخ پر خال کرده‌ای افشان نقره بر ورق آل کرده‌ای

(فکری اصفهانی، تذکره نصرآبادی، ۳۸۱)

انتخاب: منظور شکستن ورق به منظور نشانه‌گذاری در جایی از کتاب است که مورد توجه باشد.

- چون حسن بر مرثع خوبان تمام گشت طرف کلاه او شکن انتخاب خورد

(تأثیر تبریزی، ۴۶۵)

- عجب نباشد اگر دل شکسته‌ایم حزین شکست با ورق انتخاب می‌باشد

(حزین لاهیجی، ۳۲۲)

انجامه: پایان هر چیز و از جمله نوشته و کتاب.

- بی‌طاقتی از خرمن ما دود برآورد ما رخت ز انجامه به آغاز کشیدیم

(صائب، ج خیام، ۶۷۱)

بین السطور: میان دو سطر از نوشته که گاه تزئین و تذهیب می‌شد.

- در چشم ما که واله ابروی مصرعیم بین السطور هیچ کم از جوی شیر نیست

(صائب، ج قهرمان، ج ۱۰۵، ۲)

پرداز: طراحی نخستین در نقاشی.

- بر سر گرد ره دوست دلم می‌لرزد صورتم خامه نقاش چو پرداز کند

(واعظ قزوینی، ۱۹۹)

پوست: به معنی جلد. در گویش یزد تا چهل پنجاه سال پیش از جلد گفتن پوست رایج بود. می‌گفتند پوست کتاب.

- از سینه‌های روشن در مغزی تو توان برد در بند پوست باشد، علمی که در کتاب است

(صائب، ج ۲، ۱۰۸۷)

تحریر: خطی است که بر گرد کلمات به ظرافت می‌کشیده‌اند. اگر نوشته سیاه بود معمولاً به سرخی و اگر به زر بود به سیاهی آن کار انجام می‌شد. البته گاهی با رنگ‌های سپیداب و لاجورد هم چنان می‌کرده‌اند.

- تا خفت یافته تحریر رخ ساده رخان پیش رخسار تو نقشی است که بی‌تحریر است

(محتشم کاشانی، مصطلحات الشعراء، ۲۴۶)

تخته مشق: معمولاً مقوا مانندی که صفحه مشق بر آن قرار می‌گرفت.

- کشتی تن بشکن، چند درین قلمز خون تخته مشق صد اندیشه باطل باشی

(صائب، ج خیام، ۸۰۰)



حرف افتاده: مراد کلمات یا حروف افتاده از سطری است که در حاشیه آورده شود.

- همچو حرفی کز کتاب افتاده باشد بر کنار
گر به صورت دورم از یاران به معنی با همیم

(واعظ قزوینی، ۳۱۵)

خامه فولاد: قلمی است که از جنس فولاد ساخته می‌شود. خطوط نسخه‌هایی که به این گونه قلم نوشته شده باشد به خوبی از نوشته‌های به قلم نی جداشدنی است.

- گر سر کند ز سنگدلی‌های او سخن
سخت است اینکه خامه فولاد نشکند

(واعظ قزوینی، ۲۰۱)

خط استاد: خط استاد تعبیری است برای خط خوشنویس که به مرتبه استادی رسیده است.

- پشتم خمید و عشق خداداد او به جاست
از پپش ورق خط استاد نشکند

(واعظ قزوینی، ۲۰۱)

خط بریده: حروف بریده شده از متن.

- در نامه، زبس که جای حرفم سوزد
مانند خط بریده آید به نظر

(نظام دست غیب، مصطلحات الشعراء، ۳۶۴)

خط ترقین: خطی است که بر نوشته (اعم از سطر یا صفحه) یا فرد حساب باطل شده می‌کشیده‌اند و چون خط مستقیم است به تیر تشبیه شده.

- دفتر فضل ترا تبرست یک ترقین طراز
مجلس عیش ترا ناهید یک رامشگری

(مغانی بلخی، مصطلحات الشعراء، ۲۵۲)

خط توامان: خطی که دو سویه و همشکل نوشته شده باشد. یعنی یک بار از راست و بار دیگر بالعکس. همچنین خطوطی که از آنها صورت آدمی و جانور حاصل می‌شود. مؤلف گلستان هنر (ص ۸۵) نسبة معرفی خوبی دارد.

- دهم یاد هم آغوشی به آن طفل
که مکتوبیم به خط توامان است

(خان آرزو، مصطلحات الشعراء، ۳۶۵)

خط دیوانی: اسلوبی از خط که کلمات در آن به طور درهم (مانند گیسو) بود و در نوشتن احکام و فرامین و مثال‌ها و نشان‌های رسمی (دیوانی) به کار می‌رفت.

- به یاد شمع رویت بی تأمل کودک اعمی
تواند خواند بر لوح عطارد خط دیوانی

(طالب آملی، مصطلحات الشعراء، ۳۶۶)

خط شکسته: خط مشهوری که از نستعلیق پدید آمد. شاعر پیوستگی‌های میان حروف آن را با مومیایی مناسب داده است.

- شکستگی است زبس سرنوشت کشتی من
به جز شکسته خطی نیست در سفینه مرا

(واعظ قزوینی، ۲۶)

- خوانند در شریعت اخلاص، کی درست
گر توبه‌نامه توبه خط شکسته است

(واعظ قزوینی، ۹۹)

- چنان ز سختی دوران شکسته‌ام واعظ
که خامه‌ام شده از شرح آن شکسته‌نویس

(واعظ قزوینی، ۲۶۳)

خط غبار: اسلوب ریزنویسی خط.

- خوانا خط غبار من است از بیاض مو
باشد کتاب موعظه آینه بس مرا

(واعظ قزوینی، ۲۲)



- از غبار دیده هر خط می شود خط غبار
دل چو بینا گشت خط معرفت خوانا شود
(واعظ قزوینی، ۲۱۵)
- فیض هوا رسیده به جایی که دور نیست
گر نخل خامه ریشه کند در خط غبار
(واعظ قزوینی، ۴۸۷)
- بس که شد خانه قلم ویران
گرد خط غبار خیزد از آن
(واعظ قزوینی، ۶۱۵)
- خوش قلم: وصفی است برای کاغذ خوب.
- می توان زد رقیمی خواه به خون خواه به نیل
صفحه کاهی رخساره ما خوش قلم است
(طالب آملی، مصطلحات الشعراء، ۳۷۳)
- رخ تو از خط مشکین رقم خطر دارد
سیاه زود شود صفحه ای که خوش قلم است
(صائب، ج قهرمان، ۸۴۴)
- بیاض گردن او دست راز کاربرد
بیاض خوش قلم از دست اختیار برد
(صائب، مصطلحات الشعراء، ۳۷۳)
- داغ کاغذ: کاغذی که برای رفع نوله داغ کنند.
- کاری نیاید از چرخ جزیی دماغ کردن
این کاغذ کیودست از بهر داغ کردن
(اسمعیل ایما، مصطلحات الشعراء، ۳۸۰)
- دفتر پاشیده: کتاب و دفتر اوراق شده که هر ورقش به مانند برگ های درخت به هنگام پاییز به جایی افتد.
- هم آواز هزارم ناله شور افکنم بشنو
هم آغوش خزانم دفتر پاشیده ای دارم
(حزین، ۴۱۴)
- رقم: اصولاً به معنی نوشتن و مشق است. اما در مورد پرده های تصویری امضادار و کتاب های انجامه دار اگر دارای نام نقاش یا کاتب باشد به آن گونه یادداشت «رقم» گفته می شود. و اصطلاح «خوش رقم» معنی خوشنویس دارد.
- میوشان چشم از آن رخسار در ایام خط صائب
رقم های لطیف کلک بیچون را تماشا کن
(صائب، ج خیام، ۷۳۷)
- ستاره جدول: مراد همان است که اکنون خط کش گفته می شود و از وسایل اصلی کار جدول کشی بود.
- زنار سایی طالع تمام دنباله است
ستاره ام به فلک چون ستاره جدول
- به سان قلم جدول بی عدیل
درین راه بودش ستاره دلیل
(سعید اشرفه مصطلحات الشعراء، ۴۸۰)
- سفینه: دفتری که در آن شعر و یادداشت می نوشته اند.
- شکستگی است ز بس سرنوشت کشتی ما
بجز شکسته خطی نیست در سفینه مرا
(واعظ قزوینی، ۲۶)
- دنیا سفینه ای است به خط غبار دل
باغی سواد عمر و در آن میوه بار دل
(ناظم هروی، ۶۹۶)
- سیاه قلم: طرح یا نقاشی که فقط به قلم سیاه کشیده شده باشد. هنوز هم در نقاشی این اصطلاح بر جای است.
- گشتیم قطعه قطعه گلستان هند را
چون گلشن سیاه قلم رنگ و بو نداشت
(سعید اشرف، مصطلحات الشعراء، ۵۲۶)

- حق را چه تلف شود کرم‌ها در هند ازین سیه قلم‌ها
(واله هروی، مصطلحات الشعراء، ۵۲۶)
- شکستن ورق: یعنی تازدن لب کاغذ برای انتخاب آن موضعی از کتاب که می‌باید بدان مراجعه کرد.
- چون حسن بر مرقع خوبان تمام گشت
طرف کلاه او شکن انتخاب خورد
(تأثیر تبریزی، ۴۶۵)
- عجب نباشد اگر دل شکسته‌ایم حزین
شکست با ورق انتخاب می‌باشد
(حزین لاهیجی، ۳۲۲)
- شکسته‌نویس: کاتب خط شکسته.
- چنان ز سختی دوران شکسته‌ام واعظ که خامه‌ام شده از شرح آن شکسته‌نویس
(واعظ قزوینی، ۲۶۳)
- شیرازه: شیرازه کاربردش متنوع است و در مورد زندگی، کار، تسبیح، کتاب و جز آن به کار می‌رود.
شیرازه در صحافی و ته‌بندی کتاب گره‌هایی است که بالا و پایین عطف آن از رشته نخ‌هایی که معمولاً ابریشمی و به دو سه رنگ است زده می‌شود. بدین تمهید نخ‌های اوراق به هم دوخته شده را حفاظت می‌کنند.
- نمی‌گیرد به خود شیرازه اوراق وجود من
عبث گه رشته، گه تسبیح و گه زئار می‌خواهم
(صائب، چ خیام، ۶۷۰)
- صحاف: تجلیدکننده کتاب.
- صحایف کرمت را اگر که جمع کنند
مقر به عجز شود در مرمتش صحاف
(دیوان حسابی، ۹۹)
- صفحه سیاه کردن: مراد نوشتن بر کاغذ است، سیاهی را بر سپیدی آوردن.
- چگونه پیش رخ نازک تو آه کنم
دل نمی‌دهد این صفحه را سیاه کنم
(صائب، چ خیام، ۸۴۳)
- قط‌زن: تکه‌ای از استخوان (معمولاً عاج) که قلم را به هنگام قط زدن بر آن قرار می‌دهند و تیغه چاقورا بر قلم نهاده با فشار، لبه آن را قطع می‌کنند.
- نمی‌بینی که قط‌زن زیر دست خامه می‌گردد
ز همواری مکن بر خود مسلط تیز مغزان را
(تأثیر تبریزی، مصطلحات الشعراء، ۶۰۷)
- در محبره‌ات که گزلكش الماس است
قط‌زن ز تراشه گهر می‌زید
(طنع‌رای مشهدی، مصطلحات الشعراء، ۶۰۸)
- قطعه دیوانی: مراد ورقی است که بر آن به خط دیوانی (تعلیق) - یعنی خطوط پیچیده و درهم نظیر کاکل که معمولاً پیچ و تاب دارد نوشته شده باشد.
- آمد از مکتب نگارم دفتر گل در بغل
قطعه دیوانی سرمشق کاکل در بغل
(سعید اشرف، مصطلحات الشعراء، ۶۰۸)
- قلم افشان: قلم مخصوص افشان‌پردازی بر کاغذ.
- دارد انگشت نما معنی رنگین مفید
در صف اهل سخن چون قلم افشانم
(مفید بلخی، مصطلحات الشعراء، ۶۱۱)
- قلم جدول: قلم مخصوص کشیدن جدول.

- هر که راه سعی را با پای آهن سر کنند
چون قلم جدول طلا می ریزد از رفتار او
(اشرف، مصطلحات الشعراء، ۳۳۴)
- قید مجلد: دستگاهی بوده است ساخته شده از چوب برای آنکه کتاب های دوخته و چسبانیده شده را برای استوار و محکم شدن در میان آن قرار دهند و زیر فشار گذارند.
- که باشد هر یکی رالوله در طول فزون از دسته قید مجلد
(میرالهی، مصطلحات الشعراء، ۴۰۱)
- کاغذ ابری: درباره این صنعت کتاب های متعدد در زبان های ترکی و انگلیسی هست و در زبان فارسی دو مقاله محمدحسن سمسار و یحیی ذکاء حاوی اطلاعات ضروری است.
- درد دلم به کاغذی ابری رقم کنید شاید که پی به دیده گریان من برد
(ملاعلی ساروی، تذکره نصرآبادی، ص ۵۳۱)
- کاغذ حلوا: کاغذ بی مصرف و باطله که در آن حلوا می پیچیده اند.
- شعر تو آن روز که دیوان شود کاغذ حلوا چه فراوان شود
(تقی حلوايي، تذکره نصرآبادی، ۶۰۱)
- مصحف دل را که هر حرفی است از وی صد کتاب کاغذ حلوی شیرین کاری دنیا ممکن
(واعظ قزوینی، ۳۴۰)
- کاغذ دفتری: کاغذ کم قیمت و ناصاف غیر مرغوب.
- شد به دولتخانه آقامیرزا دولت آبادی شد آخر دفتری
(اشرف، مصطلحات الشعراء، ۶۲۵)
- کاغذ عکسی: تصور می کنم نوع کاغذ های فرنگی است که چون مقابل نور گرفته شود در زمینه آن عکسی دیده می شود. در گذشته به آن «کاغذ بتی» و امروزه معمولاً به آن «ته نقش» گویند.
- پس که رنگین شده از نقش بتان سینه ما صفحه کاغذ عکسی بود آینه ما
(جلال سیادت، مصطلحات الشعراء، ۶۲۴)
- گل ابر شفق رنگین و شاداب ز عکس کاغذ عکسی شده آب
(سراج خان آرزو، مصطلحات الشعراء، ۶۲۴)
- کاغذ کبود دوا: عطازها دوا را در کاغذ کبود می گذارند و معمولاً کاغذ کبود و آبی رنگی بوده است. نوشته اند که در کاغذ سپید شگون ندارد. البته کاغذ کبود در نوشتن کتاب هم به ندرت مصرف می شد و ارزان تر از کاغذ سفید بوده است.
- گرنسخه های شعرم از کاغذ کبودست خالی ز حکمتی نیست چون کاغذ دوايي
(مخلص کاشی، مصطلحات الشعراء، ۶۲۳)
- تدبیر درد، مسلک روشن ضمیر نیست در کاغذ سفید ندیدم دوا کنند
(تأثیر تبریزی، ۴۴۶)
- کاغذ گیر: کاغذهایی که به جای شیشه در پنجره به کار می رفت. در ایران به آنها «کاغذ لُق» گفته می شد.
- یار پنهان ز نظر گشت چو شد دیده سپید مانع پر تو خورشید شد این کاغذ گیر
(غنی کشمیری، مصطلحات الشعراء، ۶۲۲)
- کتابت کشمیر: مراد شیوه کتابت مخصوص در هند - از جمله در کشمیر - است. هم خط نسخ و هم نستعلیق آنها با آنچه در ایران مرسوم بود تفاوت داشت.



- گر طوطی خیال خط نام بر شود
آینه را کتابت کشمیر می کند
(اسیر، مصطلحات الشعراء، ۶۳۰)
- لیقه: گلوله ابریشم یا نخ که در دوات می گذاشتند.
مگر که لیتق دوات شود درین سودا
همی بیچد بر خویش زلف حورالعین
(کمال اسمعیل، مصطلحات الشعراء، ۶۹۹)
- مسطر: تکه مقوایی است که بر آن شکل سطر بندی یک صفحه جدول کشی می شده و بر سطح همه آن خطوط رشته های ریسمان به طور مستقیم و صاف چسبانیده می شده و آن مقوا زیر صفحه کاغذ یا اوراق کتاب قرار داده می شد و بر آنها فشار وارد می کردند تا ریسمان ها در کاغذ کمی اثر گذارد. بر آن اوراق چون مطلبی می نوشتند سطور مستقیم بود و موازی یکدیگر.
- کس نیابد دوستکامی در جهان بی راستی
هیچ کس این نسخه نتوانست بی مسطر نوشت
(واعظ قزوینی، ۱۲۵)
- از دامگاه حادثه پای سبکروان چون
خامه از قلمرو مسطر کند گذار
(صائب، ج خیام، ۵۹۰)
- شد کنون هنگام دفتر سازی اندیشه ام
خامه ها راتیز کردم صفحه ها مسطر زدم
(ناظم هروی، مصطلحات الشعراء، ۳۲۳)
- مشکین رقم: خط ممتاز خوش.
رخ تو از خط مشکین رقم خطر دارد
سیاه زود شود صفحه ای که خوش قلم است
(صائب، شنبه)
- نسخه: امروزه معمولاً در مورد کتاب خطی گفته می شود و در قدیم مطلق کتاب منظور بود.
نسخه پر غلطم در کف گیتی، واعظ
بر خود از کلک عنایت، گذری می خوانی
(واعظ قزوینی، ۳۰۹)
- نقطه: به گفته فرهنگ نویسان پیشین معروف است.
با کوچکان بیامیز تا روشناس گردی
گر چه جلی بود خط، بی نقطه نیست خوانا
(واعظ قزوینی، ۲)
- روشناس خلق پیران را مریدان می کنند
در نوشتن حرفها از نقطه ها خوانا شود
(واعظ قزوینی، ۲۱۶)
- واو چقماقی: به اصطلاح خطاطان واوی که به چقماق شبیه است. شاهدهی نقل نکرده است.
ورق خام: کاغذ اصل میرزایان دفتر که حک و اصلاحی در آن واقع شده باشد. آنچه در ادارات کنونی «مینوت» گفته می شود.
(مصطلحات الشعراء، ۷۶۵)
- ناوک انداز غمش زین دل ناپخته رسید
چون دبیری که جفا از ورق خام کشید
(طغرای مشهدی، مصطلحات الشعراء، ۷۶۵)
- یکه باطل: اصطلاح میرزایان دفتر. چیزی که تصور می شود باطل است ولی یادداشت کنند شاید روزی به کار آید.
خواهد که ترا یکه باطل بگذارد
جانم که بود حبس به بیت الحزن تو
(حکیم شفایی، مصطلحات الشعراء، ۷۸۳)
- ایرج افشار